روزنامه هم‌میهن
www.hammihanonline.ir

hammihanmedia@gmail.com
@Hammihanonline

• صاحب امتیاز و مدیرمسئول: غلامحسین کرباسچی
• مشاوران: عباس عبدی و احمد زیدآبادی
• سردبیر: محمدجواد روح • معاون سردبیر: مهرداد خدیر • دبیر آنلاین: شبنم رحمتی
• دبیران گروه‌ها: فرزانه طهرانی (اقتصاد) • آرمین منتظری (دیپلماسی و بین‌الملل)
• علی ورامینی (رسانه و فرهنگ) • سمیه متقی (سیاست) • الناز محمدی (جامعه) • آرش خاموشی (عکس)
• مدیر اداری و آگهی‌ها: شاهرخ حیدری
• مدیر هنری: مهدی قربانی‌تبار
• هادی حیدری (طرح و کاریکاتور) • حروفچینی و ویراستاری: شهرام هادی

• تلفن روابط عمومی: ۸۸۷۴۹۳۰۰ • تحریریه: ۸۸۷۳۰۲۹۱ • آگهی‌ها: ۸۸۷۳۵۲۰۷ • نشانی: خیابان شهید بهشتی، خیابان پاکستان، کوچه دوازدهم، پلاک ۱۸
• لیتوگرافی و چاپ: هم‌میهن • تلفن چاپخانه: ۰۲۱۴۶۸۲۱۱۱۴ • توزیع: نشرگستر امروز نوین • تلفن: ۰۲۱-۶۱۹۳۳۰۰۰

نگاه آخر

روزگار سپری‌شده‌ی مردم سالخورده

باید پرسید در ازای فقر چه چیزی نصیب مردم شد؟

صوفیا نصرالهی
روزنامه‌نگار

۱ حتی وقتی بچه بودم از اسم این کتاب محمود دولت‌آبادی (روزگار سپری‌شده‌ی مردم سالخورده) خوشم می‌آمد. حس اندوه و شکست‌اش را حس می‌کردم. البته که دلم نمی‌خواست روزگار خودم و هموطنانم چنین حس‌وحالی داشته‌باشد. اما حال، کاملاً احساس‌اش می‌کنم. ربطی به سن و سال ندارد. حتی ربطی به جنگ ۱۲ روزه هم ندارد به‌نظرم. مگر می‌شود که اقتصاد مملکتی در عرض ۱۲ روز فروپاشیده باشد؟ هیچ اقتصاددانی نمی‌تواند وضعیت کنونی مردم را فقط به آن ۱۲ روز نسبت بدهد. یا به یک‌سال اخیر. ما مدت‌هاست که داریم از جیب می‌خوریم. شبیه سماوری که شیرش باز است و خروجی دارد، اما ورودی نه. حالا دیگر آب قطره‌قطره می‌آید و تا بخواهی سیراب‌شوی جانت به لب آمده. این ستون را برای شما نمی‌نویسم. راست‌اش گاهی فکر می‌کنم شاید کسی نیست که واقعیت را فریاد بزند. یعنی هستند، اما همیشه اما و اگری در کار است که ببین این حرف را چه کسی زده. من حسابم خیلی پاک است. همیشه بوده. همیشه در تاریک‌ترین لحظات سعی کردم در یادداشت‌ها و حتی نقد فیلم‌ها، نور را پیدا کنم و نشان مردم بدهم. گاهی واقعاً توهم من بوده. گاهی جهان‌بینی بوده که ازقضا درست از کار درآمده. برای همین فکر می‌کنم فریاد من نمی‌تواند ذیل دسته‌بندی‌های سیاسی قرار بگیرد. یک واقعیت است، برآمده از نگاه آدمی که پیش‌تر متعلق به طبقه‌ی متوسط بوده که کم‌کم دارد از آن طبقه به پایین‌تر سقوط می‌کند و با کنجکاوی به آدم‌های اطراف‌اش، به کوچه و خیابان و شهرها و روستاهای وطن‌اش نگاه می‌کند و می‌بیند چقدر همه حال‌شان بد است. همه در حال یک سقوط جمعی هستند. فرض کنیم مکانیسم ماشه فعال شود. توپیدن به طرف اروپایی، فایده‌ای ندارد. آن‌ها که دلسوز ما نیستند. ماشه را اگر بکشند اولین تیر توی پیشانی مردم خالی می‌شود. صاحبان کسب‌وکارها. کارمندانی که برای شرکت‌های غیردولتی کار می‌کنند. کم‌کم این موج تعدیلی به دولتی‌ها هم البته می‌رسد. وزیر و وکیل، فقیر می‌شوند و باور کنید در فقر، فضیلتی نیست. فقر بن‌مایه‌ی رذایل انسانی می‌شود. فقر آدم‌ها را از هم متنفر و دور می‌کند. من همکاری را می‌بینم که تعدیل شده و می‌گوید، کاش جرأت خودکشی داشت که ندارد و الان دلش می‌خواهد سکته کند؛ چون هیچ هیچ هیچ اهرم دفاعی دربرابر این شرایط ندارد. بعد از آن‌طرف اینترنت و جی‌پی‌اس را قطع می‌کنند که مسافرکشی هم با رنج و عذاب همراه باشد. که اگر دو تا مغازه‌ی آنلاین در تلگرام و اینستاگرام هم داشتیم از بین برود؛ که شرکت‌های نوآور نابود شوند. رنگ بورس تهران را این روزها دیده‌اید؟ قلب تپنده‌ی اقتصاد کشور. از قلب سیاه این روزهای ما قرمزتر شده. روزگار ما آدم‌هایی که زمانی امیدوار به ساختن و ساخته‌شدن بودیم دیگر سپری شده. باور کنید این زنگ خطر است. وضعیت اقتصاد کشور همین‌جوری هم قرمز است، چه برسد که ماشه را بکشند. فریاد زدن بر سر طرف خارجی هم دردی دوا نمی‌کند. معجزه‌ی مذاکره‌ی ظریف و برجام نیاز است که لااقل باعث شد، کشور چندسال نفس بکشد تا زمانی که آن دلقک دیوانه کاغذ را پاره کند. کاغذی که کاغذپاره نبود و راستش اگر واقع‌بین باشید، ما بیشتر از غربی‌ها به آن کاغذ نیاز داریم به‌خصوص که در ازای فقر هیچ‌چیز دیگری تقدیم مردم نکردیم. حتی اینترنت آزاد.

۲ ستون این هفته را می‌نویسم و البته به تراپیستم فکر می‌کنم. به اینکه هربار می‌گویم آخر چه چیزی می‌توانید در این اوضاع به من بگویید؟ یا به هر کسی؟ خودش هم درد دارد طبعاً. اما توصیه‌ام این است که شده از غذای روز بزنید، بروید پیش روانپزشک. روانشناس هم زمانی جواب بود اما بعد از شنیدن صدای پهپاد و انفجار احتمالاً دارودرمانی هم نیاز است. این تنها توصیه‌ی من به مردم سالخورده‌ای است که روزگارشان دیگر سپری شده. تراپیست‌ها در این اوضاع نمی‌توانند به شما طناب بدهند که از چاه بیرون بیایید اما می‌توانند کمک کنند که از تقلایی که نفس‌کشیدن را ته چاه سخت می‌کند، دست بردارید. کمی آرام بگیرید، نظاره کنید و حواس‌تان باشد که اگر نوری آن بالا دیده شد، همان را قاپ بزنید. شاملو وعده داده که روزی ما دوباره کبوترهایمان را پیدا خواهیم کرد. و ایرانی جماعت به شعر مومن است.

خزان زود هنگام باغ

گزارشی درباره اخراج‌های مجموعه باغ کتاب در دوران پس از جنگ ایران و اسرائیل

نسیم سلطان‌بیگی
گزارشگر هم‌میهن

جنگ که تمام شد، بسیاری از مردم در تلاش برای حرکت به سمت یک زندگی معمولی، به سر کارهایشان برگشتند. اما برخی در این میان، طعم بیکاری و اخراج را چشیدند و روزگار پس از جنگ برایشان اضطراب‌آورتر از پیش شد. ۱۲ نفر از کارمندان مجموعه باغ کتاب هم با چنین اخراج‌های ناگفته و نانوشته‌ای مواجه شدند. کسانی که سابقه کاری نزدیک به یک‌دهه در این مجموعه را تجربه کرده بودند، از اوایل تیرماه تا اواسط آن، همگی با یک جمله مواجه شدند: «دیگر سر کار نیایید.» مدیران آنها در پاسخ به چرایی این درخواست گفتند: «ما به اجماع رسیدیم.» روال اداری معمول در شهرداری که براساس آن کمیته‌ای از سوی منابع انسانی تشکیل و با فرد موردنظر صحبت می‌کند، برای آنها اتفاق نیفتاده و به آنها نامه عدم‌نیاز هم نمی‌دهند. آنها شاهد استخدام افراد جدیدی در بخش‌هایی هستند که از آنها اخراج شدند و به همین دلیل می‌گویند: «ما را اخراج کردند که جایگزین‌مان کنند.» این روزها، قراردادی یک‌ماهه پیش روی آنها گذاشتند و از آنها می‌خواهند آن را امضاء کنند و آخر ماه هم بروند.

«مدیران جلسه‌ای تشکیل دادند و به این نتیجه رسیدند که از هر واحد دو، سه نفر کم کنند که بتوانند نیروهای خودشان را بیاورند.» این را یکی از کارمندان اخراج‌شده باغ کتاب می‌گوید. در مجموعه باغ کتاب اردوی تابستانی در حال برگزاری بود که جنگ شد. اردوی آنها اما متوقف نشد. برخی از کارمندانش روزهای پس از جنگ هم بر سر کار حاضر شدند و نگذاشتند کارها روی زمین بماند. برخی هم که می‌توانستند مرخصی گرفتند و چند روزی را رفتند. برخی دیگر را هم خود مجموعه دورکار کرد. درنهایت به همه آنها گفتند، هفته اول جنگ اگر سر کار نبودند هم مشکلی در فرآیند شغلی آنها پیش نخواهد آمد؛ چون براساس تصمیم هیئت‌دولت کل ادارات تهران دورکار شده بودند. با این حال اولین اخراج روز ۳۱ خردادماه به کارمندان باغ کتاب ابلاغ شد. در این گزارش با پنج نفر از ۱۲ نفری که از باغ کتاب اخراج شدند، صحبت کردیم و به خواست خودشان اسم آنها را نمی‌آوریم تا سنگی بر سر راه احقاق حقوق‌شان نباشیم.

تفاهم کنید، بروید و نیایید

«ما در زمان جنگ قرارداد نداشتیم.» این جمله را هم یکی دیگر از کسانی که از باغ کتاب اخراج شده به «هم‌میهن» می‌گوید. قراردادهای آنها سه‌ماهه بوده و پایان خردادماه که قراردادشان تمام می‌شود، میانه جنگ بود. آنها هم مانند تمام کارکنان دولت، شنبه ۳۱ خردادماه سر کار خود برگشتند اما از همان زمان نفربه‌نفر با اخراج‌هایی نانوشته مواجه شدند: «شنبه که به سر کار برگشتم، به من گفتند قائم‌مقام و مدیریت باغ کتاب تصمیم گرفتند دیگر با شما قرارداد نبندند.» به او گفتند، می‌خواهند تعدیل نیرو کنند اما او شاهد بوده که در بخش‌های دیگر مجموعه باغ کتاب، نیروهای جدیدی استخدام کرده است: «منابع انسانی گفت نامه عدم‌نیاز نمی‌دهد که بتوانم بیمه بیکاری بگیرم و گفتند، تفاهم کنیم و خودمان برویم و دیگر نیاییم.»

بررسی‌های «هم‌میهن» نشان می‌دهد، در همان روزهای ابتدایی جنگ و کمی پیش از شروع جنگ، برخی از مدیران مجموعه تغییر کردند، مدیران جدید کارمندان جدیدی به مجموعه اضافه کردند و کارمندان قدیمی را اخراج کردند. حراست باغ کتاب که به‌عنوان نهاد ناظر باید در جلسات تعدیل نیرو حضور داشته باشد، در این جلسات نبوده و به گفته کارمندانی که اخراج شدند، پاسخی روشن درباره چرایی این اتفاق به حراست هم داده نمی‌شود: «مدیرعامل، پاسخ مدیر حراست را هم نداده است و تنها گفته، ما به اجماع رسیدیم. بسیاری از مدیران جدید آمدند و با خودشان چندین نیرو آوردند و نیروهای قدیمی را اخراج کردند.»

یکی دیگر از کارمندان اخراج‌شده در باغ کتاب، روز هفدهم تیرماه با این جمله مواجه شده است: «مدیران به اجماع رسیدند که شما چندنفر اگر نباشید، برای خودتان و مجموعه بهتر است. چون شما روابط سازمانی ندارید.» او می‌گوید، هرگز چارت سازمانی که در آن رفتار تعریف‌شده‌ای وجود داشته باشد، در اختیارش گذاشته نشده و تمام سال‌های کاری‌اش براساس آنچه مدیرش خواسته و از او آموخته، عمل کرده است. تمام این جملات تنها شفاهی به کارمندان در معرض اخراج گفته شده و درحالی که برای دیگر کارمندان باغ کتاب قرارداد سه‌ماهه برای امضاء ارسال شده، این ۱۲ نفر با قراردادهای یک‌ماهه مواجه شدند تا مجموعه بتواند پس از پایان تیرماه به‌شکل رسمی با آنها قطع همکاری کند. قراردادی که از سمت هیچ‌کدام از این ۱۲ نفر هنوز به امضاء نرسیده است: «قراردادی هم که برایمان فرستادند تا ۳۱ تیرماه است و اگر آن را امضاء کنیم، قبول کردیم که آخر تیرماه به‌بعد برویم.»

حقی که خورده شد

بسیاری از آنها که امروز در معرض اخراج قرار گرفتند، در دوران جنگ ۱۲ روزه تهران ماندند و سر کار رفتند: «در دوران جنگ من هرروز سر کار بودم. دورتادور ما پدافند است و از بالای سر ما جنگنده رد می‌شد، با این حال ما ماندیم و به کارمان ادامه دادیم.» اخراج‌های نانوشته در بخش‌های حراست، کتابفروشی، روابط عمومی، بخش اداری باغ کتاب، میز پژوهش و معاونت فنی و مهندسی رخ داده است: «آنها این بخش‌ها را خالی می‌کنند که نیروهای خودشان را بیاورند.» سوالی که مدام در ذهن کارمندان اخراج‌شده باغ کتاب تکرار می‌شود این است: «مدیرانی که جدید آمدند و شناختی از ما ندارند، چطور به اجماع رسیدند؟» آنها می‌گویند در شهرداری هرگونه اخراج و تعدیل باید با دلیل مشخصی انجام شود، منابع انسانی جلسه‌ای با تعداد اعضای فرد تشکیل می‌دهد، مدیر حراست، مالی و اداری، منابع انسانی، نماینده مدیرعامل و مدیر مستقیم خود فرد باید در این جلسه حضور داشته باشد و حداقل پنج‌نفر باشند: «چنین کمیته‌ای برای ما برگزار نشده است.» به گفته آنها پس از برگزاری این جلسه است که تصمیم می‌گیرند، قراردادی سه‌ماهه با شخص امضاء کنند و از او می‌خواهند در این سه‌ماه خودش را اصلاح کند و پس از سه‌ماه دوباره همین جلسه تشکیل می‌شود و تصمیم می‌گیرند که فرد در سازمان بماند یا برود: «چنین روالی برای هیچ‌کدام از ما طی نشده، روال قانونی رعایت نشده است.»

کارمندان اخراج‌شده از باغ کتاب احساس می‌کنند «حق‌شان خورده شده»، به بازرسی کل هم رفتند و آنجا شکایت ثبت کردند. اما هنوز پاسخی جز این نشنیدند: «دیگر سر کار نیایید.» به برخی از آنها وعده‌هایی مبنی بر اینکه مساعدت‌هایی می‌شود و به سازمان‌های دیگر فرستاده می‌شوند هم داده شده، اما تا این لحظه در حد حرف باقی مانده است. پاسخ مدیرعامل مجموعه باغ کتاب به تمام آنچه کارمندان اخراج‌شده روایت کردند، یک جمله است: «هیچ اخراجی صورت نگرفته است.»

عجایب باغ کتاب

باغ کتاب جز این، روزهای عجیبی را سپری می‌کند. همین چندوقت پیش قطع برق پردیس سینمایی باغ کتاب مایه تعجب همه شده بود. علی رمضانی، مدیر مجموعه باغ کتاب، اردیبهشت‌ماه امسال به این سمت منصوب شد. هنوز جنگ تمام نشده بود، روزهای ابتدایی تیرماه بود، ویدئویی از پردیس سینمایی باغ کتاب منتشر شد و در آن مردم، وحشت‌زده سالن سینما را ترک می‌کردند. در این ویدئو مسئولان پردیس سینمایی به مردم می‌گویند: «برق از سوی مدیریت باغ کتاب قطع شده و امکان نمایش فیلم وجود ندارد.» یکی از مسئولان سالن در تاریکی شماره تماس‌های افرادی که بلیت تهیه کرده بودند را روی کاغذی نوشت تا پول بلیت‌شان را به آنها بازگردانند. پول بلیت به برخی از آنها بازگردانده شد و برای برخی دیگر، بلیت‌های جایگزین در دیگر پردیس‌های سینمایی در نظر گرفته شد. این اتفاق، موضوعی یکباره نبود. در این روزها چندین‌بار خبر قطع برق در پردیس سینمایی باغ کتاب به رسانه‌ها رسید. آنچه به‌جا ماند، شوک بزرگی بود که به مردم حاضر در سالن در میانه جنگ تحمیل شد؛ شوکی که این روزها به جان کارمندان باغ کتاب افتاده است.

چهره

پایان قصه فصیح

۲۵ تیرماه ۱۳۸۸ در روزهای ملتهب پس از آن انتخابات جنجالی، اسماعیل فصیح نویسنده و مترجم ایرانی در بیمارستان شرکت نفت تهران، داستان آخر را قلم زد و پر کشید. متولد محله درخونگاه تهران، ۲۲ سال بیشتر نداشت که از راه استانبول و پاریس راهی آمریکا شد تا شیمی بخواند. شیمی خواند اما آنجا به ادبیات نیز روی آورد و با همسری نروژی ازدواج کرد. در همین دوران بود که ارنست همینگوی را در دانشگاه دید و با او چند کلامی نیز سخن گفت. به پیرمرد گفته بود «پیرمرد و دریا»، بهترین رمانی است که تا الان نوشته شده. همینگوی نیز به او گفته بود، رایت. فصیح مانده بود که منظورش Right است یا Write. هرچه بود او به ایران بازگشت و ضمن اینکه کارمند شرکت نفت شد، شروع کرد به نوشتن رمان‌هایی که اینک بخشی از آثار کلاسیک ادبیات معاصر ایران هستند، از «شراب خام» تا «دل کور»، از «داستان جاوید» تا «ثریا در اغما». همین آخری را در کنار دیگر رمانی که در دهه ۱۳۶۰ نوشت و «زمستان ۶۲» نام گرفت، بهترین آثارش دانسته‌اند.

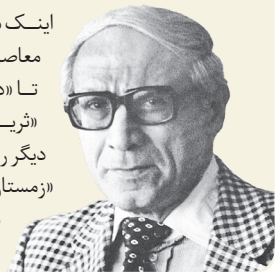

کتابخانه

لابی قدرتمند صهیونیسم در آمریکا

در برابر وجدان خویش
تألیف: آلیسون ویر
ترجمه: منصور آسیم
انتشارات: نشر نی

این روزها که روابط تنگاتنگ آمریکا و اسرائیل در مسائل خاورمیانه به‌خصوص در تهاجم به ایران به‌روشنی دیده می‌شود، خواندن کتاب خانم آلیسون ویر، روزنامه‌نگار مستقل و مدیر اجرایی سازمان «اگر آمریکایی‌ها می‌دانستند»، ضرورتی دوچندان پیدا می‌کند. دلیل این امر را می‌توان در عنوان فرعی این کتاب نیز بازجست: «تاریخ پنهان چگونگی بهره‌گیری از ایالات‌متحده در شکل‌گیری اسرائیل». ویر در سال ۲۰۰۱ به فلسطین و اسرائیل سفر کرد تا رویدادهای این منطقه را به‌دقت زیرنظر بگیرد. او در این سفر به این نتیجه رسید که مردم آمریکا آشنایی کمی با بحران‌های خاورمیانه به‌خصوص بحران فلسطین دارند. از نظر ویر، این تصور رایج که آمریکا و غرب، اسرائیل را در منطقه بنیاد گذاشته است تا بتواند منافع حیاتی خود به‌خصوص در زمینه تامین انرژی را حفظ و ارتقاء دهد، فقط بخشی از حقیقت را به ما نشان می‌دهد؛ زیرا چنین کلیشه‌ای قدرت لابی صهیونیسم در آمریکا را کم‌اثر می‌پندارد. از نظر ویر، این لابی قدرتمند در ارکان تصمیم‌گیری سیاسی در آمریکا، نقشی پررنگ ایفا می‌کند و این امر نیز مختص به امروز نیست، بلکه ریشه در پیش از تاسیس اسرائیل دارد.

تاریخ

آغاز سلطنت احمدشاه

احمدمیرزا، هفتمین و آخرین پادشاه سلسله قاجار در بهمن‌ماه سال ۱۲۷۵ در تبریز به دنیا آمد. او دومین پسر محمدعلی‌شاه و نخستین فرزند او از ملکه جهان بود که هنگام ولیعهدی پدرش در تبریز به دنیا آمد. دوران کودکی او در تبریز سپری شد و قبل از رسیدن به مقام سلطنت «احمدمیرزا» خوانده می‌شد. در سپیده‌دم ۲۲ تیرماه ۱۲۸۸، قوای مسلح مشروطه‌خواهان به رهبری سپهدار تنکابنی و سردار اسعد بختیاری، از دو دروازه مهم تهران واقع در شمال و جنوب پایتخت گذشتند و اندکی بعد میدان بهارستان و کاخ مجلس شورای ملی را اشغال کردند. در ۲۵ تیرماه محمدعلی‌شاه به سفارت روس در زرگنده پناهنده شد و از سلطنت، کناره‌گیری کرد. در شامگاه همان‌روز مجلس عالی پایتخت، مرکب از علمای طراز اول، رجال، اعیان، بزرگان مملکت، تجار و آن عده از وکلای مجلس دوره اول که هنوز دسترسی به آنها امکان داشت، در کاخ نیمه‌خراب بهارستان تشکیل شد و محمدعلی‌شاه قاجار را به‌طور رسمی از سلطنت ایران خلع کرد و احمدمیرزای ۱۲ ساله را به جانشینی او برگزید.